

فرهنگ، وفاق اجتماعی و خشونت

■ فهرست

۸۸ مقدمه
۸۸ الف - شناخت وازگان
۹۴ ب - الگوهای ایجاد وفاق برای پرهیز از خشونت
۹۷ ج - چشم‌انداز وفاق اجتماعی و خرده‌فرهنگها در ایران
۱۰۲ د - راهبرد
۱۰۵ نتیجه‌گیری
۱۰۷ یادداشتها

■ چکیده

در این مقاله مؤلف با تأکید بر این نکته که پرهیز از خشونت تنها در صورتی که جامعه به یک وفاق اجتماعی دست یافته باشد ممکن است، به آسیب‌شناسی و بررسی مقومات شکل‌گیری چنین وفاقی پرداخته است. براین اساس تأمین خواسته‌های مشروع خرده‌فرهنگهای موجود جامعه در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی با تأکید بر اصول مشترک و کلی‌ای چون اسلامیت، جمهوریت، قانون اساسی، رهبری و... می‌تواند وفاق موردنظر را در ایران فراهم آورد. الگوی تکثرگرایانه مبتنی بر اصل مساوات، از این دیدگاه بهترین الگو جهت فعالیت خرده‌فرهنگها در ایران پیشنهاد شده که می‌تواند با پرهیز از بروز خشونت، زمینه حضور گروه‌های مختلف را فراهم آورد.

مقدمه

علی‌رغم اختلاف نظر موجود در خصوص روشهای مقابله با گسترش رفتارهای خشونت‌آمیز در جامعه، تمامی تحلیلگران سیاسی - اجتماعی در تأکید بر اصل وفاق اجتماعی به مثابه یک راهبرد کارآمد، همداستانند. بنابراین عطف توجه به مقوله وفاق اجتماعی و شناسایی عوامل زیانبار در برابر تحقق این پدیده مهم، می‌تواند در فراهم آوردن بستر عملی مناسب جهت مقابله با خشونت مؤثر باشد.

با توجه به مطلب فوق در این مقاله، ضمن مفروض پنداشتن نسبت پیش‌گفته بین تقویت میزان وفاق اجتماعی و کاهش رفتارهای خشونت‌آمیز در جامعه، با طرح موانع مهم بر سر راه این هدف، راهبردهای مناسب عرضه شده‌اند.

الف - شناخت واژگان

قبل از ورود به حوزه تحلیل سیاسی وضعیت ایران لازم است به تحدید مفاهیم اصلی بحث و تبیین دیدگاه تئوریک نوشتار حاضر بپردازیم.

۱- وفاق اجتماعی

وفاق اجتماعی یا توافق و انسجام اجتماعی^۱ یکی از موضوعات اساسی در مطالعات جامعه‌شناختی است و با توجه به اهمیت استراتژیک آن از دیرباز تاکنون این مقوله مطمح نظر دانشمندان بوده و هست.

جامعه‌شناسان در کل سه فرآیند عمومی و مرتبط با یکدیگر برای جامعه قائلند: فرآیند تجمع، فرآیند تفکیک یا تمایز یافتگی و فرآیند پیوستگی یا انسجام (۱). تعریف کردن وفاق اجتماعی منوط به تعریف کردن این سه فرآیند و همین‌طور مفاهیم هم‌خانواده «وفاق اجتماعی» نظیر نظم اجتماعی، ساختار اجتماعی، آرایش اجتماعی، منظومه اجتماعی و... است که همگی در یک شبکه به هم پیوسته قرار دارند.

افراد یا کنشگران اجتماعی بر اثر متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی در کنار هم قرار گرفته و یک تجمع انسانی را شکل می‌دهند ولی در این میان نیروهای مادی و معنوی و میل قدرت‌طلبی انسانها و رقابت و تخصصی شدن امور و فعالیت‌های اجتماعی، بین افراد یک جامعه، تمایز به وجود می‌آورد؛ افراد به گروهها و اقشار مختلفی با دامنه‌های خانوادگی، جنسی، سنی، شغلی، قومی و نژادی تقسیم می‌شوند. متعاقباً این گروهها با تحت سلطه گرفتن رفتار افراد درون گروه، آنها را مقید به رفتاری خاص و پیروی از هنجار معینی می‌کنند. در واقع پیدایش گروهها سبب پیدایش نظام نمادین خاصی می‌شود که دربردارنده تمامی ارزشها و هنجارها و سبک رفتار و زندگی و ارتباطات است. افزایش گروهها به سبب تمایز یافتگی و تکثر نظامهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سبب شکل‌گیری خرده‌فرهنگهای زیادی می‌شود و پیدایش این خرده فرهنگها تبعاتی دارد که ما را متوجه اهمیت و حدت یا پیوستگی میان گروهها می‌کند، از این‌رو مسأله‌ای به نام وفاق اجتماعی مطرح می‌شود که پیونددهنده میان واحدهای اجتماعی متمایز است.

درخصوص رابطه متقابل گروهها و کنشگران مختلف، سه الگوی متغیرو وجود دارد: اول - هماهنگی ساختاری و کارکردی بین کنشگران در سازمانها و نهادهای اجتماعی. دوم - وحدت نمادین بین کنشگران، بر پایه میزان شکل‌گیری اهداف و فعالیت‌های اجتماعی، حول قالبهای فرهنگی و نمادین مشترک. سوم - ثبات سیاسی بر پایه وجود اهدافی مشترک که از سوی بازیگران مختلف، تأیید می‌شوند. (۲)

با این توضیح مشخص می‌شود که وفاق اجتماعی فرآیندی است که چهار اصل زیر را دربرمی‌گیرد:

- اشتراک داوطلبانه قواعد اجتماعی مبتنی بر پیوستگی عاطفی
- توافق نسبت به بعضی از ارزشها و آرمانهای هنجاری به مثابه اساس مشترک

• توافق بر سر طرق مشترک دیدن احساس و عمل کردن و ارتباط با یکدیگر
 • رجحانهای مشترک و قائل شدن برتری و اولویت در حد قداست برای آن نسبت به
 رجحانهای تصادفی و متغیر، تا جایی که آنها از دسترسی به محاسبات فایده‌گرا و
 متناقض با رجحانهای اخیر مصون بمانند. (۳)

به عبارت دیگر، انسجام اجتماعی نیرویی است که افراد بشر را به همکاری و همدلی و
 همنوایی با هنجارها و رجحانهای مشترک تشویق می‌کند. چنین حالتی از توافق جمعی بر
 سر هر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی که در میدان تعامل اجتماعی، خود موجد
 «انرژی عاطفی» است به وجود می‌آید. (۴)

مباحث اولیه و کلاسیک در این خصوص متعلق به دورکهایم است؛ او بر این باور بود
 که عنصر اصلی رفتار اجتماعی، انسجام یا همان همبستگی اجتماعی، می‌باشد. در مورد
 بنیان همبستگی، وی قائل به دو جنبه بود: «همبستگی مکانیکی» براساس هنجارها،
 ارزشها و اعتقادات مشترک و «همبستگی آلی» براساس روابط متقابل یا تقسیم کار. او
 عقیده داشت همچنان که جوامع به لحاظ ظاهری بزرگتر می‌شوند، تقسیم‌کار بیشتر،
 تخصص بیشتر و پیچیدگی بیشتری را نیز به وجود می‌آورند. بنابراین ما شاهد پیدایش دو
 نوع جامعه می‌باشیم:

اول - جامعه‌های سنتی که انسجام اجتماعی آنها برابر است با همبستگی مکانیکی.

دوم - جامعه‌های نو آیین که همبستگی در آنها براساس تقسیم‌کار است. (۵)
 به عقیده وی نکته محوری در مورد جامعه، همبستگی اجتماعی است که براساس
 اشکال جدید همبستگی سازه‌ای شکل می‌گیرد و ملاط میان این همبستگی متقابل و
 پیوندها نیز وجود اجماع و یا وفاق همگانی است.

به نظر دورکهایم، همبستگی آلی از خصوصیات جوامع نو آیین است که در این
 جوامع میزان تخصص کاری بسیار بالا است (جوامع مدرن)؛ بدیهی است افرادی که
 دارای مشاغل متفاوتی باشند جهان را به یک صورت نمی‌بینند. همبستگی مردم به
 یکدیگر ریشه در نیاز آنها به خدمات هم دارد و فرض او بر این است که انسجام، نیروی
 تعیین‌کننده میزان خودکشی است. (۶)

۲- وفاق اجتماعی و امنیت ملی

اکثر متفکران کارکردگرا، جامعه را به مثابه بدن انسان می‌بینند که تمامی اجزا به هم

پیوسته‌اند و ادامه حیات منوط به کارکرد صحیح هریک از اجزاست، از این رو در این میان نظم و هماهنگی جزئی جدایی ناپذیر و حیاتی محسوب می‌شود.

دورکهایم و پارسونز معتقدند برای این که جامعه بتواند به هستی خود در طول زمان ادامه دهد نهادهای خاص آن مانند نظام سیاسی، دین، خانواده و نظام آموزشی باید هماهنگ با یکدیگر عمل کنند، بدین سان دوام جامعه و در یک کلام امنیت ملی آن، به همکاری یا توافق اعضای آن در مورد ارزشهای اساسی (که خود مبتنی بر فرض وجود یک وفاق کلی است) بستگی دارد. (۷) جایگاه وفاق در ایجاد نظم اجتماعی بسیار مهم است چرا که بدون نظم اجتماعی، دستیابی به تمامی ابعاد توسعه و رسیدن به ثبات و خودباوری و تعاون و اعتماد اجتماعی و فرهنگ غنی و... تقریباً ناممکن است.

فراملی شدن پدیده‌هایی چون سیاست، اقتصاد و ارتباطات اجتماعی و علوم و تکنولوژی و کم معنی شدن مرزهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در عصر اطلاعات و جنگ میان قدرتهای برتر اطلاع‌رسانی، جهان را به شکلی درآورده که جز با مجهز شدن به سلاح اندیشه برتر، رویایی ملت ضعیف در برابر قدرتهای نیرومند، امری ساده‌انگارانه جلوه می‌کند و نظم اجتماعی نیز در این فرآیند جهانی شدن نقش و جایگاه قابل توجهی دارد که غفلت از آن باعث بی‌ثباتی و فروپاشی خواهد شد؛ مصداق بارز این حکم را در تحولات شوروی (پیشین) می‌توان ملاحظه کرد.

۳- نظم سیاسی و وفاق اجتماعی

امروزه ما شاهد گروه‌بندیهای مختلف بر مبنای قوم، نژاد، مذهب و منزلت و... با خرده‌فرهنگهای خاص خود و طبقات و گروهها و احزاب سیاسی هستیم که در جامعه امروزی بر مبنای حقوق شهروندی غیرجمع‌گرا (نظیر آزادبهای فردی، آزادی بیان، آزادی فکر، آزادی دین، آزادی و حق مالکیت، حق رأی و مشارکت در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حق برخورداری از امنیت و رفاه اجتماعی و...) شکل گرفته‌اند. در جامعه ما (ایران) نیز که بر اثر تب و تاب همگون شدن با جهان به سمت پذیرش این قالب‌واره‌ها می‌رود، می‌توان رگه‌هایی از این تحول را دید، که در آن گروههای متمایز، در کنش متقابل جهت به دست آوردن نفع بیشترند؛ از این روست که وجود نهاد نظارتی و کنترل‌کننده در قالب قانون، موجب انسجام خواهد شد و این در گرو اعتقاد به ضروری بودن نظم اجتماعی، چونان عاملی انسجام‌بخش است. نظم سیاسی و نظم وفاقی، دو

شکل نظم‌اند که یکی از بیرون و از بالا و با پشتوانه قدرت مستقر می‌گردد و دیگری تابع اراده خود گروهها و متضمن همدلی آنان بوده و از پایین استقرار می‌یابد.

وفاقی که در پی نظم سیاسی به وجود می‌آید در قبال تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، شکننده و محدود است چرا که بر مبنای اعتماد اجتماعی و مشارکت و تعهد درونی افراد و از روی خواست عموم و مطابق با میل مردم شکل نگرفته است، در حالی که تمام کارکردهای نظم و وفاقی یا درونی عکس آن است و از این رو ثبات و همکاری و اعتماد و هویت جمعی این نظم، جامعه را ایمن از چندپارگی و برخوردار از بستری مناسب برای توسعه می‌سازد. باید گفت که جامعه قانونمند نه با حربه چوب و چماق، بلکه بر اساس خواست خود گروههای مردمی نظم می‌گیرد و چون در نظم و وفاقی شکاف بین اخلاق در بعد نظری و عملی کاهش می‌یابد، از این رو نظارت اجتماعی، بیشتر بر احساس تقصیر و شرم استوار خواهد بود نه ترس و زور و ارباب، افراد نیز چون در خود تعهدی درونی حس می‌کنند، کمتر از قواعد اجتماعی سرپیچی خواهند کرد. در چنین نظمی، امکان بروز فساد اخلاقی، سیاسی، اداری و کجروی از هنجارها و ارزشهای مشترک کاستی می‌گیرد. چون این نوع نظم حاصل فرآیند تصمیم‌گیری و مشارکت گروهها و خرده فرهنگهای آنهاست، از این رو افراد به سرنوشت خود حساسیت بیشتری نشان می‌دهند و می‌دانند که برای توازن قدرت باید نسبت به مسائل کشور حساس بود.

اما در جوامعی که قشر حاکم بر دستگاه سیاسی تنظیم‌کننده طرحها و برنامه‌ها و اهداف و فعالیتهای اجتماعی، نظم را بی‌توجه به خرده فرهنگهای مختلف و منافع و ارزشها و هنجارهای خاص گروههای جامعه اعمال می‌کند، نه تنها در اجرای نیت و سیاستهای خود موفق نخواهند شد بلکه به علت رفتارهای آمرانه و جابرانه حکومت و ایجاد شکاف میان گروهها، مردم دست به اعتراض و شورش خواهند زد.

این مقاومت نیز هیچ معنایی جز معنای سیاسی نخواهد داشت. در چنین شرایطی، پیوستار وفاق اجتماعی - سیاسی به سمت وفاق سیاسی (یعنی تحمیل سیاسی هنجارهای رفتار مشترک) متمایل می‌گردد و تمرکز روزافزون قدرت سیاسی و حجیم شدن فزاینده دستگاه دیوان‌سالاری و تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. (۸)

پس معلوم می‌شود که هرگاه انسجام اجتماعی کم باشد نظارت و نظم نیز کاستی

خواهد گرفت و بالعکس در صورت بالا بودن انسجام اجتماعی، نظم و نظارت و کنترل هم بیشتر خواهد شد. به عبارت دیگر هنگامی وفاق ایجاد می‌شود که درصد قابل توجهی از افراد جامعه و همچنین تصمیم‌گیرندگان اصلی آن بر تصمیمات کلیدی و مورد لزوم و نیز اولویت موضوعات، توافق داشته باشند.

رابطه میان نظم اجتماعی و وجود گروه‌ها و طبقات و احزاب با خرده‌فرهنگ‌های خاص و لزوم داشتن یک جامعه بهره‌مند از انسجام و مبتنی بر قانون و تأمین‌کننده خواست عموم مردم امری ظریف و بسیار پیچیده است، از این رو ما ابتدا بانگری بر زیرمجموعه‌ها، خواستگاه و ویژگی‌های عمومی فرهنگ، سعی در پیوند دادن رابطه میان خرده‌فرهنگ‌ها با بحث وفاق و همین‌طور کیفیت ایجاد وفاق اجتماعی در ایران خواهیم کرد.

۴- خرده‌فرهنگ^۱

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های نوع انسان، گوناگونی و تنوع فراوان در وضعیت جسمانی و فرهنگی اوست؛ این فرآیند تمایز یافتگی سبب گشته گروهی از انسانها در کنار هم جمع شده و با داشتن روابط متقابل و پذیرش عضویت در یک جمع خود را مقید به رفتار مشترکی بکنند. دامنه این گروه‌ها از گروه‌بندیهای قومی و شغلی و مذهبی آغاز می‌شود و تشکیل طبقات اجتماعی و احزاب و قدرتهای سیاسی و منزلتی، همگی از تمایل افراد به تشکیل گروه‌ها سرچشمه می‌گیرد.

هر گروه اجتماعی، دارای مرزهایی است که افراد درون گروه را مقید می‌سازد تا با افراد همگروه، هم‌نوا شده خود را از افراد برون‌گروه متمایز نشان دهند. تشکیل گروه‌ها در جوامع ابتدایی محدودتر است، از این‌رو فرهنگ مشترک، کمتر دستخوش تنوع می‌شود. خروج هر جامعه از حالت ابتدایی، تنوع فرهنگی بیشتری را موجب می‌شود و گروه‌های اجتماعی از فرهنگی خاص برای خود برخوردار می‌شوند، هرچند بسیاری از هنجارها و موازین فرهنگ بزرگتر را پذیرفته‌اند؛ پس خرده‌فرهنگ «ارزشها و هنجارهایی متفاوت با ارزشها و هنجارهای اکثریت در درون یک جامعه است» (۹) مثلاً در ایران براساس تنوع قومیتی، گروه‌های مختلف لر، ترک، کرد، عرب، بلوچ و... وجود دارند که به رغم برخورداری از عناصر مشترک با فرهنگ غالب و نیز دارا بودن نظام فرهنگی خاص خود (زبان، هنجارها، ارزشها، وجدان جمعی، الگوها و سبک و شیوه

زندگی، حرکات و اداهای رفتاری، طرق معیشتی و...)، تا حدودی در شکل و محتوا با نظام فرهنگی غالب مورد قبول اکثریت، متفاوت است.

پیدایش گروهها به شکل گیری خرده فرهنگهایی انجامد و بالعکس، وقتی زیر مجموعه‌ای از کنشگران از سطح بالایی از تعامل و یا کنش متقابل اجتماعی برخوردار باشند، زمانی که شبکه‌های تجمعی مترادفی را تشکیل دهند و قرابت و نزدیکی فیزیکی زیادی را به نمایش بگذارند، نظام نمادین یا خرده فرهنگ خاصی شکل می‌گیرد. این کنشگران، نظام نمادین خاصی، به ویژه در زمینه نهادهایی که تعامل آنها را سازمان می‌دهد، نهادهایی مثل زبان، حرکات و اداهای رفتاری، هنجارها، عقایدی تجربی در مورد محیط خود، عقاید ارزشی در مورد این که چه چیزی باید در این محیط باشد و... را توسعه می‌بخشند؛ پیدایش این نظام نمادین نیز خود، شکل گیری گروهها را به طرق زیر تقویت می‌کند:

اول - تسهیل تعامل در میان کسانی که از نمادهای یکسان برخوردارند.

دوم - تیره گرداندن روابط با کسانی که در این نمادها یکسان نیستند. (۱۰)

ب- الگوهای ایجاد وفاق برای پرهیز از خشونت

روابط بین افراد گروه و تشکلهای با افراد خارج از گروه، با توجه به شرایط و بسترهای آن دارای الگوی بسیار متفاوتی است. بنا به نوع اجتماعات می‌توان هم شاهد گروه‌بندیهای قومی، نژادی، مذهبی، منزلتی و خرده فرهنگهای ناشی از آن بود و هم می‌توان شاهد شکل‌گیری طبقات اجتماعی و گروهها و احزاب و تشکلهای سیاسی و خرده فرهنگهای مناسب با آن؛ پس‌گام ما شاهد همزیستی مسالمت‌آمیز گروهها و خرده فرهنگهای خاص آنها با یکدیگریم و گاه شاهد تضاد کامل بین آنها هستیم. تلاش دولتها و یا ملتها را در جهت پر کردن این شکاف، می‌توان در نقش الگو خلاصه کرد؛ لازم به ذکر است که هر یک از این الگوها در صورت ناکارایی، در نهایت نتیجه معکوس داده، بروز خشونت‌های پراکنده و یا بعضاً مستمری را در کشور به دنبال خواهند داشت. (۱۱)

۱- مشابه‌سازی یا همانندگردی^۱

گروههای محروم و یا خرده فرهنگها که در خود قدرت رویارویی با فرهنگ غالب و یا ایدئولوژیهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی حاکم را نمی‌بینند، به تدریج هویت فرهنگی

خود را از دست داده و با دست کشیدن از فرهنگ خود، الگوهای معیشتی و رفتاری خویش را با الگوهای حاکم منطبق می‌سازند تا از برخوردهای تبعیض آمیز و طرد و نفی‌رهایی یابند؛ این مشابه‌سازی ممکن است در حوزه‌های دینی، قومی، نژادی و منزلتی... و حتی ذر شکل‌گیری طبقات اجتماعی و احزاب و تشکلهای صنفی و سیاسی رخ دهد. چه بسا یک گروه حزبی با دست کشیدن از آرمانهای سیاسی خود جذب حزب حاکم یا حزب دیگری شود و یا نژادی بر اثر اختلاط متمدنی با سایر نژادها با اکثریت، مشابهت نژادی پیدا کند.

البته گاهی این مشابه‌سازی را خود دولتها با اعمال فشارهای گوناگون صورت می‌دهند و گاه در میان خود گروهها و فرهنگها به صورت خواسته یا ناخواسته، انجام می‌گیرد؛ در هر حال همانندسازی می‌تواند نقش مؤثری در از بین بردن زمینه‌های ستیز داشته باشد.

۲- کثرت‌گرایی فرهنگی^۱

برخی از گروهها، حاضر به از دست دادن هویت گروهی (نژادی، قومی، مذهبی، سیاسی) خود نیستند و از تعلق داشتن به گروه خود و خرده‌فرهنگهای خود احساس غرور و افتخار می‌کنند. در برخی جوامع برای جلوگیری از تنش و نزاع و ایجاد وفاق و فراهم آوردن بستر مناسب برای توسعه گروهها و خرده‌فرهنگها آنان به رسمیت شناخته شده‌اند، همانند تانزانیا و ایالات متحده آمریکا که در آن به تفاوتهای فرهنگی و مذهبی گروههای مختلف احترام گذاشته می‌شود.

اما با این وجود، نابرابری در این جوامع باز هم مشهود است ولی، به نظر می‌آید این شیوه نزدیکترین راه برای ایجاد نظم و فاقی و انسجام اجتماعی است، گرچه دستیابی به آن در آینده و به طور مطلق کمی بعید به نظر می‌آید، اما اغلب رهبران گروهها معتقدند دستیابی به پایگاه مجزا اما برابر، مطلوبترین شیوه همزیستی گروهها محسوب می‌شود. این روش اگر همراه با یک نظام قانونی عادلانه و پشتوانه اجرایی قوی باشد، می‌تواند در درون فرهنگ مبتنی بر "قبول تکثر" به خوبی عمل کرده، از بروز خشونت ممانعت به عمل آورد.

۳- حمایت قانونی از گروهها و تشکلهای اقلیت

چه بسا گروههای اقلیت به علت تفاوت نژاد، جنس، قومیت، دین یا تفاوت دیدگاه

سیاسی، منزلی مورد تعرض گروههای اکثریت قرار بگیرند؛ در این صورت تنها راهی که تنش را کم می‌کند و سبب ایجاد نظم و وفاق در اجتماع می‌شود حمایت قانونی دولت از این گروهها و کثرت‌گرایی گروهی است، نظیر حمایت دولت از حقوق و آزادیها و خرده‌فرهنگهای ارمنیها در ایران. بدیهی است که وجود چنین حمایت‌هایی زمینه سرخوردگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در اقلیتها از بین برده، آنها را از توسل به خشونت باز می‌دارد.

۴- انتقال جمعیت و یا نسل‌کشی صاحبان خرده‌فرهنگهای خطر ساز

گاه که بین گروهها درگیری به وجود می‌آید و یا دولت حضور یک گروه را مانع امنیت ملی و متعارض با فرهنگ و ایده‌های غالب می‌پندارد، جهت ایجاد نظم و حفظ وفاق اجتماعی، دولت سعی می‌کند گروه اقلیت را در جایی اسکان دهد که مانع از نظم و وفاق اجتماعی نباشد نظیر دستور دولت اوگاندا به آسیاییهای ساکن این کشور مبنی بر خروج از اوگاندا، و یا آن که دولت و یا نیروهای نظامی اقدام به قتل عام گروهها و حذف آنها از صحنه کشور می‌کنند تا این تعارضات را با پاک کردن صورت مسأله از بین ببرند؛ که نمونه آن را صربهای بوسنی در نسل‌کشی مسلمانان انجام می‌دادند. بدیهی است که در این الگو برای رسیدن به هدف از بدترین روشها استفاده می‌شود؛ به عبارت دیگر ایجاد وفاق، از راه خشونت یا نفی خشونت احتمالی، به کمک خشونت بالفعل.

۵- به انقیاد کشیدن گروهها و احزاب مخالف

گاه گروههای حاکم و دولت جهت برقراری نظم اجتماعی، در حالتی تحمیل‌گونه، نظم سیاسی را از بالا اعمال کرده و با محروم ساختن گروههای دیگر و احزاب مخالف، آنها را وادار به تسلیم می‌کنند. این نوع وفاق سیاسی که بیشتر جنبه تحمیلی و زوری دارد بی‌شک دوام چندانی نخواهد داشت، نظیر اقدام دولت ترکیه در انحلال حزب رفاه. این نظامها اگرچه ممکن است در یک دوره کوتاه بتوانند از خشونت و اعتراض ممانعت به عمل آورند ولیکن این الگو در بلندمدت قطعاً به شکست می‌انجامد.

۶- درهم‌آمیزی و امتزاج

به جای آن که گروهها، خرده‌فرهنگهای خود را از دست داده و محو شوند، بار دیگر

گروهها با درهم آمیختن و با هضم و جذب و تبادل عناصر فرهنگی شان، الگوی جدید فرهنگی و متکاملتری را پدید می آورند؛ این الگومی کوشد انزوای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خرده فرهنگها را پایان دهد و بدین ترتیب از شکل گیری هسته های مستقل که لازمه بروز فعالیتهایی خشن هستند جلوگیری کند.

ج - چشم انداز وفاق اجتماعی و خرده فرهنگها در ایران

برای رسیدن به وفاق اجتماعی در هر جامعه ای، باید ابتدا تصویری درست از آن جامعه در دست داشت تا بتوان با فهم دقیق تحولات آن جامعه، به برنامه ریزی درباره آن پرداخت. در ایران، ما شاهد چندین روند فرهنگی هستیم که برای رسیدن به وفاق باید این روندها را به درستی شناسایی کرد.

اول - مقومات وفاق اجتماعی در ایران

۱- منطقه گرایی، قوم گرایی و بومی گرایی (محلی گرایی)

هر شخص علاوه بر هویت فردی، دارای چهار هویت دیگر یعنی هویت قومی (منطقه ای)، هویت دینی، هویت ملی و هویت جهانی نیز می باشد؛ افرادی که دارای علائق مشترک و نهادها و آیینها و گویش و دین و مذهب و پوشاک و غذای همسان و در مجموع فرهنگ مشترکند و در یک زیست بوم مشترک با قوم واحد قرار دارند، مضمحل شدن در دیگر جوامع را بر نمی تابند و خواستار ارج نهادن دولت و گروهها به این هویت و به رسمیت شناختن آن هستند، اینها خواستار به دستگیری قدرت در تمامی ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و رسمی شدن داشته های خود هستند. در ایران قومیت های مختلفی وجود دارد که در هر کدام از آنها حس استقلال و هویت خواهی قابل توجه است، اقوام کرد و بلوچ و عرب و ترک و ترکمن و... که هر کدام برخوردار از هویت مستقل فرهنگی نیز می باشند، خواستار مشارکت بیشتر و خودمختاری بالنسبه حداقل در زمینه های فرهنگی هستند.

۲- یکسان سازی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی

سیاست های یک کاسه سازی و همگون کننده فرهنگی، هم از بر قوه حاکم و هم از قبل ابزارهای جهانی بر مردم تحمیل می شود. برخی از دولتها بانفووذ و اقتدار خاص خود و

برای برداشتن تنشهای قومی اقدام به اعمال نفوذ در حوزه فرهنگ نموده و با گذاشتن صافیها و نظارت‌هایی قانونی و سیاستگذاریهایی مبتنی بر شایست و ناشایست و الزام آور به تولید و توزیع کالاهای فرهنگی می‌پردازند؛ در این میان فرهنگ و ایدئولوژی هیأت حاکم تنها فرهنگ مطلوب و رسمی به شمار می‌رود.

پدیده‌های جهانی و هجوم آورنده نیز هویت‌های محلی افراد را مورد تعرض قرار داده و برای تشکیل دهکده جهانی با توسل به ابزارهای ارتباطات جمعی سعی در مقهورسازی هویت‌های ملی و قومی افراد دارند. گسترش تمایل مردم به استفاده از ماهواره و ویدئو و همگون شدن با جامعه جهانی، حکایت از کم‌رنگ شدن پیوسته چنین هویتی در جامعه ایران دارد.

۳- کژت‌گرایی

با وجود آن که شاهد شباهت زیادی میان نگرش و رفتار افراد به واسطه گسترش ارتباطات هستیم اما در هر حال نمی‌توان منکر تفاوتها بود. هر شخصی باید بتواند مورد دلخواهش برگزیند و در آن دسته از فعالیتهای فرهنگی شرکت جوید که عقل و احساسش آن را تأیید می‌کند. پس انسانها در کنار با هم زیستن، حق دارند متفاوت از هم باشند و همسان نیاندیشند و همسان نخواهند. در ایران گرچه تحمل کثرت‌گرایی و دگراندیشی شکل نگرفته، اما سوسوی کم‌رنگ آن به تدریج در جامعه ایرانی در حال نمایان شدن است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۴- امتزاج گروهها و نظارت قانونی

بر اثر هم‌زیستی تاریخی مردم، آنها صاحب هویت مشترک شده و به تدریج صاحب سازه‌ای جدید به نام فرهنگ مشترک (فرهنگ عمومی) خواهند شد که آنها را چونان ملاطی به هم پیوند می‌زند و این هویت حاصل و برآورده مشترک آنهاست که دولت نیز با توسل به ابزارهای نظارت و با سلاح هدایت آن را به سوی مطلوب سوق می‌دهد. دولت در این میان، ترجیح مشترک گروهها و اقوام را «ترجیح رسمی» اعلام می‌کند و حاضر به ارجح دانستن هیچ ترجیحی بدون آن که توافق جمعی بر روی آن حاصل شده باشد نخواهد بود.

با برشمردن این رویکردها، حال باز با این سؤال مواجه خواهیم شد که آیا وفاق و

همگرایی امری امکانپذیر هست یا خیر؟ با فراهم آمدن چه شرایطی، می توان از واگرایی گریخت و به سمت ارزشها و مبانی مشترک و تسهیل کننده زندگی اجتماعی رفت؟ واقعیت این است که به هم ریختن وفاق فعلی و ایجاد شکلی جدید و مقبولتر برای الگوی روابط میان افراد و گروهها هرچند امری ناشدنی نیست، ولی بسیار دشوار و پیچیده می باشد؛ اگرچه ما در سطح ملی هنوز نتوانسته ایم به شکلی مطلوب و متناسب، روابط بین خرده فرهنگها و فرهنگ ملی را سامان دهیم و توزیع عادلانه امکانات رسانه ای را انجام دهیم.

اما باید دانست که اگر دولت زمینه های بروز و احترام گذاری به سایر خرده فرهنگها، مخصوصاً خرده فرهنگهای قومی برای بلوچها و آذریها و عربها و کردهای ایرانی و یا حتی لرها را که قومی اساساً ایرانی اند فراهم نیاورد، امکان گریز و گسیختگی فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آنان از دولت و شورش آنان بسیار بالا خواهد رفت؛ زیرا با شدت گرفتن تفاوتهای فرهنگی این گروهها و به رسمیت نشناختن این تفاوتها و نیز رفتار تبعیض آمیز، در کنار احتمال دخالت خارجی، وحدت ملی مخدوش خواهد شد. پس باید ابتدا با فراهم آوردن پیش زمینه ها، امکان تقابل و درگیری میان خرده فرهنگها و فرهنگ ملی را کاهش داد تا سرانجام شاهد ایجاد انسجام و اجماع نظر افراد در درون کشور باشیم. (۱۲)

دوم - پیش زمینه های ایجاد وفاق اجتماعی در ایران

در این قسمت، مقدمات طراحی یک راهبرد کلان در خصوص نحوه ایجاد وفاق اجتماعی با عنایت به وضعیت ویژه ایران، و تلاش خرده فرهنگهای موجود را، برای کاهش خشونت های احتمالی بیان می کنیم.

۱- ملاحظات سیاسی - اجتماعی

۱-۱- به رسمیت شناختن تمایزات

هرکس علاوه بر هویت فردی خود دارای هویت هایی ناشی از قومیت، منطقه (زیست بوم)، دین، ملیت و فرآیندهای جهانی نیز می باشد، پس به سبب تعلق به هریک از این هویتها دارای ترجیحات و تمایزاتی است که در راه انسجام اجتماعی باید این تمایزات را جدی تلقی کرد و به دنبال سازوکار تقویت وفاق بود. بی شک با دست کم

۱۰۰ گرفتن و یا کم اهمیت جلوه دادن این هویتها مشکل تفرق حل نخواهد شد بلکه بالعکس زمینه بروز اختلاف و در نهایت درگیری خشونت آمیز فراهم می شود.

۲-۱- مشارکت توده مردم

یکی دیگر از پیش نیازهای اساسی در امر ایجاد انسجام اجتماعی، آماده سازی مردم در جهت همکاری و همگامی و هماهنگی برای تشکیل جامعه منسجم است. برای ایجاد انسجام فرهنگی باید زمینه های انتخاب و اختیار تک تک افراد را در زمینه های معنوی و مادی فراهم آورد.

قدر مسلم، سرنوشت تک تک افراد به هم وابسته است، از این رو باید زمینه خود آگاهی افراد و توجه به ارزشهای عام و در بردارنده وفاق اجتماعی و ملی و هنجارهای بالاتر را فراهم آورد. در میان شرایط باید به گونه ای فراهم گردد که افراد، تصمیم گیرنده زندگی جمعی خود باشند و با مشارکت در امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، خود به خود در راه انسجام جامعه گام بردارند. فراهم آوردن زمینه مشارکت، عاملی اساسی در توسل به ابزارهای خشونت آمیز می باشد.

۳-۱- تمرکززدایی

تمرکز به جمع کردن نیروها و قدرتهایی که در گذشته پراکنده بودند، آن هم در یک مرکز تصمیم گیری اطلاق می شود. تمرکز سیاسی فرآیندی است ارادی که از طریق آن اقتدار قدرت مرکزی جایگزین قدرتهای محلی می شود و در جریان چنین فرآیندی خود مختاری گروهها و دستگاههای واسط کاهش یافته و یا ناپدید می شود و قدرت مرکزی سلطه خود را تا سطح واحدهای پایه و زیرین اعمال می دارد و در مقابل آن، هرگونه تمرکززدایی اعضا را در سطوح ذکر شده نفی می کند. نمونه این مسأله را در فدرالیسم می توان دید؛ در جوامعی که تنوع هویتی و خرده فرهنگی را شاهدیم می بینیم که فدرالیسم و شیوه های تمرکززدایی در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به مرحله اجرا درآمده است. در جوامع ثبات یافته نظیر ایالت متحده، غیر از به «امور مربوط دفاع و روابط خارجی» سایر اختیارات به مراجع محلی و فرمانداران ایالات واگذار شده است و کالاها و خدمات فرهنگی و رسانه ای به تناسب اقلیتهای قومی و دینی و سیاسی گروههای مختلف خرده فرهنگهای گوناگون تولید و توزیع می شود. در

۱۰۱ آمریکا ۲۲ میلیون مهاجر تا سال ۱۹۹۰ از قومیت‌های مختلف وجود داشته که دولت این کشور با سیاست‌های عدم تمرکز، کانال‌های مختلفی را در اختیار این افراد قرار داده که آنان نیز با پاسداری از زبان و سنت‌های فرهنگی خود به طور کامل در جامعه آمریکا و فرهنگ آن حل نشده و در عین حال انسجام جامعه را نیز حفظ کرده‌اند. البته اجرای یک الگوی فدرالیسم کامل برای ایران اگرچه توصیه نمی‌شود ولیکن اصل پرهیز از تمرکزگرایی که در قالب شوراها به اجراء درآمده مثبت تلقی می‌شود.

۴-۱- قانونمندی

اگر عموم مردم صرفاً با توجه به قانون مدار بوده و گرایش‌های خود و خرده‌فرهنگ‌های وابسته را در رعایت قانون دخالت ندهند و شکافی فزاینده‌ای نیز میان عرف و قانون نباشد، در آن صورت هر خرده‌فرهنگ مجبور به تعدیل خواهد شد. چرا که در صورتی که عرف و قانون، آن خرده‌فرهنگ را نپذیرد؛ امکان نشو و نمو و زیست آن فرهنگ محدود، یا حذف خواهد شد؛ به عبارت دیگر اعمال قانون منصفانه می‌تواند ضرورت توسل به خشونت را کاهش دهد.

۵-۱- دولت متکی به منابع مالی مردمی (غیررانتی)

در هر جامعه‌ای برای دستیابی به انسجام، باید بازم به رابطه دولت و ملت بازگشت؛ در صورتی که مردم خود هزینه‌های رفاه جامعه را بپردازند طبیعتاً دخالت و مشارکت آنها در اداره حکومت بیشتر خواهد بود و دولت نیز نمی‌تواند، به تصمیم‌گیری متمرکز در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بپردازد؛ مردم نیز بواسطه حس مسؤولیت ناشی از پرداخت هزینه، مشارکتی فعالتر و مطلوبتر خواهند داشت. نتیجه آن که وابستگی متقابل، دولت را از خوداتکایی به ابزارهای قدرت به شدت منع کرده و یکی از اشکال رایج خشونت (خشونت دولتی) را از بین می‌برد.

۲- مقدمات فرهنگی

۱-۲- ایجاد روحیه خردورزی و استفاده از نیروی تعقل

اگر افراد جامعه به آن سطح از تفکر برسند که در تمامی ابعاد زندگی تعقل را در دو بعد ابزاری و ارزشی که هم در بردارنده منافع مادی و هم دربرگیرنده خیر و مصالح

معنوی است، پیشه خود ساخته و در برابر هر حادثه به دنبال کشف علل و حل آن با توسل به سلاح علم باشند، بالطبع در برخورد با مسائل اجتماعی و فرهنگی نیز دست به کارهای غیرعقلانی نزده و همواره برای حفظ انسجام جامعه تلاش خواهند کرد. خشونت در بسیاری از موارد از فقدان گرایشهای خردمندانه ناشی می‌شود که نیل به هدف از این طریق را سریع‌تر و بهتر می‌پندارد.

۲-۲- تنوع‌گراییها

گرچه وفاق سبب خواهد شد که همه افراد برای رسیدن به اهداف کلی و منافع فراتر تلاش کنند؛ اما این امر تنها با داشتن فکر یکسان محقق نخواهد شد. جامعه‌ای بهره‌مند از وفاق مطلوب است که در آن افکار و سلاقی و باورها و ایده‌های گوناگون و ارزشهای متفاوت در عین تعدد با همزیستی مسالمت‌آمیز برای رسیدن به اهداف برتر همگام شوند و افراد به آن درجه از بلوغ فکری برسند که آنچه را که مورد احترام سایر اقوام و گروهها و افراد است، ارج بگذارند و در فضای سالم به نقد آرا و افکار یکدیگر پردازند. در این میان روشن است که اگر قانونمندی و نهادهای مدنی در جامعه شکل بگیرند کسی جرأت تعرض و سوء استفاده از این کثرت‌گرایی را نخواهد داشت جامعه نیز به دور از تنش و خشونت به وفاقی مطلوب خواهد رسید.

۲-۳- فراهم آوردن زمینه بهره‌گیری همه گروهها و خرده‌فرهنگها از رسانه‌های گروهی

باید در قوانین مربوط به وسایل ارتباط جمعی، اهداف ملی و عوامل وحدت بخش و مشارکتی را قوت بخشید و در عین حال از این که افراد و گروهها و سلاقی مخالف حرفهایشان را بزنند حمایت کرد و احساسات ناشی از هویت گروه را به شرط عقلانی بودن، به رسمیت شناخت و زمینه‌های خودآگاهی ملی و گریز از گسیختگی را فراهم آورد.

د- راهبرد

در مبحث اهمیت وفاق اجتماعی یادآور شدیم که نظم اجتماعی عامل استحکام هر بنیان حکومتی در فرآیند اجتماعی شدن است. و نظم وفاقی بهتر از نظم سیاسی یا بیرونی متضمن انسجام در پیکره سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی یک حکومت است و گفته شد که در شرایط ایجاد وفاق، مردم با رضایت خاطر و براساس پیوستگی

عاطفی و حس همانندی و مراقبت و عاطفه جمعی^۱ و برای رسیدن به منافع مشترک مجموعه‌ای از هنجارهای رفتاری و الزامات اجتماعی را می‌پذیرند، اما نباید فراموش کرد که وفاق نیز مشمول قاعده نسبیست است یعنی به علت داشتن ماهیت سیال و متأثر بودن از شرایط زمانی و مکانی، ممکن است در یک دوره زمانی برخی عناصر عامل وفاق شوند اما در شرایطی دیگر، این عامل چنین کارکردی نداشته باشد، البته این سخن به معنای آن نیست که نباید انتقاد کرد بلکه به معنای آن است که وفاق اجتماعی را نباید کاملاً روشن و یا کاملاً تاریک دید، بلکه باید با بررسی و شناخت پیش‌زمینه‌های اجتماعی، نقش آن عامل را در هدایت‌گری رفتار جمعی سنجید. از طرفی باید پذیرفت که ایجاد وفاق اجتماعی به‌طور مطلق و در حالت آرمانی امکان‌ناپذیر است و این گونه هم نیست که ما در جامعه‌ای، دست به استقرار نظم سیاسی و وفاق سیاسی محض زد و در جامعه دیگر نظم درونی و وفاق اجتماعی محض را به مشاهده نشست؛ بلکه واقعیت این است که هر اندازه هم که توجه به منابع، ارزشها و هنجارهای رفتاری گروهها و اقشار مختلف در فرآیند تصمیم‌گیری و تصویب قوانین، نظارت و اجرا شود، باز هم میزانی از شکاف میان هنجارهای مسلط و هنجارهای گروهها و خرده‌فرهنگهای آنها و در نتیجه استفاده از ابزارهای تحکم و اجبار دولتی برای ایجاد نظم، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. مسأله مهم، میزان و درجه این شکاف و توان پر نمودن آن می‌باشد.

«میزان این شکاف و نحوه ترکیب وفاق اجتماعی و وفاق سیاسی است که جوامع مختلف را از یکدیگر متمایز می‌کند. هرچه این ترکیب بیشتر به سوی وفاق سیاسی سوق یابد، بی‌اعتمادی متقابل بین دولت و ملت ایجاد و تقویت می‌شود و هرچه این ترکیب، بیشتر به سوی وفاق اجتماعی متمایل گردد، تفاهم، هم‌احساسی و اعتماد متقابل بین دولت و ملت بیشتر می‌شود.» (۱۳)

در مجموع تعمیم یافتن وفاق اجتماعی متأثر از سه عامل فرهنگی - اجتماعی، شخصیتی و فرصت می‌باشد:

اول - عوامل فرهنگی - اجتماعی

در مورد عامل فرهنگی می‌توان یکی از راههای ذیل را برگزید:

۱- عاطفه جمعی نتیجه آن است که افراد در یک مناسک جمعی «نظیر اعیاد ملی» و «سوغواریهای دینی و ملی» شرکت کنند و نفع خود را با منافع جمع همسان ببینند که در این صورت یک نوع احساس همبستگی در آنها به وجود خواهد آمد و خود را متعلق به جمع و جمع را متعلق به خود دانسته و از این بابت احساس غرور و سرافرازی درونی می‌کنند.

باید نهادها و ارزشها و معانی فرهنگی مورد نظر اکثریت گروهها و دربردارنده نفع مشترک افراد و برخاسته از عاطفه جمعی آنان را نهادینه نمود و کنشگران این نهادها و ارزشها را نوعی آرمانی از رفتار مشترک ببیند و رابطه آن را با نقشهای اجتماعی بشناسد و به عبارت دیگر انتظارات اجتماعی (نظام هنجاری) و الگوهای رفتاری (نقشهای اجتماعی) برای اکثر واحدهای اجتماعی صریح و حتی المقدر فاقده تشنت و تناقض باشد. (۱۴) اما چون خرده فرهنگهای متنوع و بعضاً متعارضی در کشورها و مناطق مختلف وجود دارند، سه الگو پیشنهاد می شود:

- ۱- همنوایی و مشابه سازی خرده فرهنگهای اقلیت با معیار غالب (فرهنگ اکثریت)
 - ۲- امتزاج گروهها و قومها به همراه آمیختگی فرهنگها که به طور کلی نیاز به مرور زمان و انعطاف در آرمانهای گروهها و عدم تسلط تمام عیار یکی از گروهها دارد.
 - ۳- چندگرایی فرهنگی، که در آن هر یک از گروهها و اقوام به سنتها و ارزشها و نهادها و ایدهها و خرده فرهنگهای خاص خود پایبند بوده و در عین حال به وحدت ملی وفادار بمانند، و افراد و گروهها نیز با احترام به فرهنگ یکدیگر و نحوه رفتار هر گروه نباید چنین بیاندیشند که قوم آنها، قوم برتر و محوری تر و فرهنگ آنها ملاک و معیار سایر فرهنگهاست. روشن است که شیوه های تفکر انحصاری در صحیح دانستن فرهنگها و تفکر قالبی و نگرشهای قوم مدارانه و تخصیص منابع کمیاب به خودیها، در عقیده چندگرایی فرهنگی جای ندارد.
- نتیجه آن که کثرت گرایی فرهنگی نسبت به دو شیوه دیگر مطلوبتر ولی دارای موانع ساختاری بیشتری است و شاید اگر این موانع روزی برطرف شود، کثرت گرایی برابرانگاره شیوه مناسبتری جهت رسیدن به توسعه باشد.

دوم - عامل شخصیت

شخصیت در واقع، رابطه بین نظام ارگانیک و نظام اجتماعی است. شخصیت طی فرآیند جامعه پذیری و درونی شدن شکل می گیرد؛ با شکل گیری شخصیت، اجتماع چیزی غریبه با نیروی بیرون از فرد نیست بلکه جزئی از شخصیت او به شمار می رود، اگر چه این دو، یکسان نیستند. از دیدگاه دورکیمی در صورتی که این دو یکی شود در واقع ما در وضعیت انسجام مکانیکی خواهیم بود و در آن وجدان فردی، جایگاهی نخواهد داشت؛ (۱۵) برای دست یافتن به انسجام، نظام تربیتی و جامعه پذیری افراد باید

به سویی باشد که میل به وابستگی عاطفی، تعمیم یافته و میل به خردورزی در دو بعد ۱۰۵
ابزاری و ارزشی در انسانها تقویت شود.

سوم - عامل فرصت

توزیع عادلانه امکانات و مواهب طبیعی و اجتماعی از عوامل عمده ایجاد وفاق اجتماعی است. این عامل در فرآیند توزیع منابع کمیاب نقش ویژه‌ای در رسیدن جامعه به وفاق دارد. فعالیت اقتصادی یکی از جنبه‌های مهم رفتار انسانی را تشکیل می‌دهد به گونه‌ای که بعضی از رفتارهای انسانها مستقیماً ریشه در نحوه معیشت و فعالیت اقتصادی‌شان دارد و بهره‌مندی از منابع کمیاب در بعضی جوامع تعیین‌کننده پلکان ارزش اجتماعی افراد است.

نکته حائز اهمیت این است که بهره‌مندی گروهی خاص از مواهب اجتماعی و اقتصادی و محرومیت بقیه گروهها محل انسجام اجتماعی است و افراد و گروهها و قشرهای جامعه برای رسیدن به انسجام اجتماعی خواهان برابری در منابع ثروت و قدرت و منزلت و برابری در حقوق سیاسی و مدنی و اقتصادی و فرهنگی هستند و نابرابری در نتیجه شورش گروههای محروم یکی از عوامل نظم و کنترل وفاق اجتماعی محسوب می‌گردد.

یکی از پیش‌نیازهای اساسی برای رسیدن به وفاق اجتماعی، آماده‌سازی مردم در جهت همکاری و مشارکت اجتماعی تمامی افراد و گروهها در همه عرصه‌هایی است که مربوط به سرنوشت خود و جامعه آنها می‌باشد، و از این روست که وفاق جز در سایه انتخاب و اختیار تک‌تک افراد جامعه حاصل نمی‌آید.

نتیجه‌گیری: وفاق اجتماعی و پرهیز از خشونت

در میان الگوهای مختلف با توجه به واقعیت جامعه ایران، الگوی کثرت‌گرایی برابرانگاران (مساوات‌خواهانه) را پیشنهاد شده و با توجه به قانون اساسی کشور، پیشنهادهایی را براساس اصول این قانون و اهداف و غایات آن ابراز نموده‌ام.

قانون اساسی در اصول مختلف خود با تکیه بر حفظ آزادی و استقلال و تمامیت ارضی و اصل جمهوریت و اسلامی بودن نظام در پرتو راهبری ولایت مطلقه فقیه، حدود فرهنگی روابط بین اقوام و مذاهب و ادیان و اقلیتها را برشمرده و حقوقی مساوی بر

تمامی افراد جامعه قائل شده و عوامل زبانی و نژادی و مانند اینها را سبب امتیاز هیچ گروهی ندانسته است. قانون اساسی با ممنوع ساختن تفتیش عقاید و تعرض و مؤاخذه، نشریات و مطبوعات را به شرط عدم اخلال در مبانی اسلام و نظام آزاد گذاشته است. کافی است برای پی بردن به جایگاه والای وفاق، به اصول ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸ و... مراجعه شود؛ پس باید اقدامات زیر انجام گیرد:

- ۱- تقویت اراده با هم زیستن در بین اقوام گوناگون به خصوص اقوامی که نقاط تفاوتشان بیشتر از نقاط اشتراکشان است؛
- ۲- تلاش در جهت تنش زدایی میان هویت‌های مختلف و پرهیز از در تقابل قرار دادن منافع هریک از این هویتها و قوت بخشی به نهادها و منافع مشترک؛
- ۳- زدودن جهل از مردم و آگاهی دهی به آنان در زمینه وحدت ملی و توسعه برنامه‌های فرهنگی قومی از طریق رسانه‌های گروهی و پیوند دادن این فعالیتها به فعالیت‌های ملی و حفظ حراست از میراث فرهنگی و اقوام و خرده فرهنگهای گوناگون، آموزش روابط بین خرده فرهنگها و فرهنگ ملی، معرفی چهره‌های تاریخی و افتخارات محلی و ملی برای قوت بخشی به روحیه انسجام اجتماعی، گسترش روحیه کثرت گرایی و احترام گذاری به سایر فرهنگها و برخورد برابر و متناسب با اقلیتها و خرده فرهنگها؛
- ۴- سوق دادن جامعه به سوی قانونمندی و ضمانت اجرای اصول قانون اساسی
- ۵- درگیر کردن گروههای مختلف و فرق گوناگون در امور فرهنگی اجتماعی سیاسی اقتصادی مناطق و کل کشور؛
- ۶- فراهم آوردن زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و رسانه‌ای برای فعالیت گروهها در قالب ضابطه‌های مدون و مقوم وحدت ملی؛
- ۷- جهت دادن به گروههای گوناگون و سیاست هدایت مبتنی بر حکمت، موعظه احسن و شرح صدر و جدال احسن؛
- ۸- تقویت تعادل فرهنگی و اجتماعی و داد و ستد میان فرهنگ مناطق و فرهنگ ملی؛
- ۹- تقویت مبانی اولیه و مشترک نظام و انقلاب اسلامی و محترم داشتن این اصول، مانند اسلامیت نظام، جمهوریت، رهبری، قانون اساسی و...

یادداشتها

- ۱- به نقل از: افروغ، عماد، "خرده فرهنگها و وفاق اجتماعی"، نقد و نظر، سال دوم، شماره ۳، ۴، ص. ۱۵۶.
- ۲- همان، صص ۱۶۰-۱۵۹.
- ۳- جبلی، مسعود، وفاق اجتماعی، علوم اجتماعی، چاپ دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۷۲، ص ۱۷.
- ۳- همان، ص ۱۷.
- ۴- فقیرزاد، صالح، "انواع جوامع و انسجام اجتماعی، مطالعه تطبیقی عقاید و آراء ابن خلدون و دورکهایم"، عباس امام رودبنده، کیهان فرهنگی، شماره ۱۲۲، ص ۱۲.
- ۵- همان، ص ۱۲.
- ۶- "خرده فرهنگها و وفاق اجتماعی"، پیشین، ص ۱۶۶.
- ۷- همان، ص. ۱۶۶.
- ۸- همان، ص. ۱۶۶.
- ۹- گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، منوچهر صبوری، انتشارات نی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۸۱۷.
- ۱۰- "خرده فرهنگها و وفاق اجتماعی"، پیشین، صص ۱۵۹، ۱۵۸.
- ۱۱- درباره الگوهای مختلف بیان شده در این جا نگاه کنید به:
- سیدامامی، کاووس، "یکپارچگی ملی و رشد هویت های قومی"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره اول، ۱۳۷۷، صص ۵-۱۲.
- مارجین، مارتین، "سیاست قومی"، اصغر افتخاری، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره اول، ۱۳۷۷، صص ۷۱-۱۵۶.
- رمضان زاده، عبدالله، "روند بحران قومی در ایران"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره اول، ۱۳۷۷، صص ۲۳-۲۲۲.
- ۱۲- جهت توضیح بیشتر در این باره نک:

- احمدی، حمید، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران، نی، ۱۳۷۸.
- ۱۳- محمدی، مجید، درآمدی بر جامعه‌شناسی و اقتصاد فرهنگ در ایران امروز، تهران، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۷۸.
- ۱۴- "خرده‌فرهنگها و وفاق اجتماعی"، پیشین، ص ۱۶۷.
- ۱۵- چلبی، مسعود، "وفاق اجتماعی"، نامه علوم اجتماعی، جلد دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۷۲، ص ۲۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی